

دگرسازی یا بازسازی طرح‌های جامع

فربرز رئیس دانا / دکترای اقتصاد



طرح‌های جامع و تفصیلی، مجموعه‌های شهری، ناحیه شهری، طرح‌های موضعی و موضوعی، طرح‌های نوسازی و بهسازی و در دو سال اخیر سه تجربه طرح‌های راهبرد توسعه قزوین، بندر انزلی و شاهرود، مالمال از نموده‌ها و فراموده‌های شهری‌اند. طرح راهبردی توسعه شهر قزوین که توسط نگارنده و با دیدگاه متفاوت و نقد روش‌های نمودگرا انجام شد، هرگز نمونه‌ای موفق به‌شمار نمی‌آید ولی تلاشی است مقدماتی (با بهره‌گیری از طرح پیشین دانشگاه امام خمینی و نظرسنجی‌های کارشناسی و اجتماعی در این شهر) برای بیرون آمدن از بن‌بست‌ها و تله‌های نمودگرایی که سبب ایجاد بحران در برنامه‌ریزی، طراحی و مدیریت شهری ایران شده است. این بحران نشان می‌دهد که تأمل و تفکر درباره شهر، اغلب اوقات حتی از روش ارسطویی، که در صدد کشف قوانین اساسی در روندها و جریان‌های مشهود بود، عقب‌تر است. نموده‌های شهری که در مطالعات طرح جامع و به‌ویژه سه طرح جامع تهران (۱۳۷۰، ۱۳۴۹، ساماندهی) و (۱۳۸۵- مصوب ۱۳۸۶) مشهودند، عبارت است از: شبکه اصلی معابر، سازمان فضایی (شامل مراکز شهری، منطقه‌ای، ناحیه‌ای)، پهنه‌بندی (شامل پهنه‌های سکونت، فعالیت و حفاظت) که هر یک از حیث ساخت، سطوح، سرانه و تراکم ساختمانی بررسی می‌شوند. اما نموده‌های دیگری که منتهای ژرف‌اندیشی این طرح‌ها بوده‌اند، عبارت است از: جمعیت (برحسب محله‌ها و طبقه‌بندی تراکم جمعیتی) و فعالیت‌های اصلی اقتصادی و اجتماعی. این نموده‌ها می‌توانند واقعیت‌هایی را بیان کنند، اما پرده از راز زندگی شهری و آن نیروهای پدیدآورنده شهر بر نمی‌دارند. شاید این نموده‌ها تاحدی بیانگر لایه‌های پنهانی جامعه شهری باشند، اما ژرف و کاوونده نیستند و توان کشف رابطه‌های اجتماعی-اقتصادی لایه‌های پنهان شهر را ندارند لذا همچنان حقیقت شهر ناخوانده باقی می‌ماند. اهتمام فراوان برای نوسازی بافت‌های فرسوده و فقیرنشین، ساماندهی خدمات شهری ناموثر، حل معضلات ترافیکی و ... در طرح جامع سال ۱۳۸۵ تهران مورد توجه جدی بوده است. اما ایده کارشناسی برای حل این مسائل در طول عمر آینده طرح جامع، ناممکن است مگر آن‌که تحول و بازبینی آن به‌طور مستمر، روشمند و مبتنی بر اندیشه صورت پذیرد.

واژگان کلیدی: طرح جامع، روش شناخت، تحقق‌پذیری، تهران

شناخت حقیقت شهر

انسانی و اندازه‌گیری و تشریح لایه‌های رویی آن شناخته شود، بلکه چیزی است بغرنج، نامتعادل، ناپایدار، در حال گذار و در موارد زیادی فریبنده. تحلیل سیستم شهری، نیاز طرح‌های جامع، و به‌ویژه طرح جامع تهران، است تا از نموده‌ها به ساختارها و کارکردهای پس پرده دست یابند. تئوری‌ها به ویژه تئوری‌های شناخت اینجا کاربرد دارند.

دانش شهر و شهرشناسی باید از حجابی که نمود را از ماهیت جدا و ماهیت را پنهان می‌سازد، عبور کند. کارشناسی شهر شامل شناخت، برنامه‌ریزی و طراحی در زمینه‌های به‌هم پیوسته اما متفاوت شهر است که بی‌نیاز از دانش عمیق شهرشناسی (اقتصاد سیاسی و اقتصاد اجتماعی شهر) نیست. البته کار کارشناسی با پژوهش‌های نظری و حتی کاربردی متفاوت است و تکیه آن بر

چارچوب سنتی طرح جامع با شناخت حقیقت، اتکا به نظریه (و نه لزوماً نظریه‌های و محدودبین و ایدئولوژیک) و برخورداری از روش تحلیل (نه تحلیل سطحی، که چیزی نیست جز جدول خوانی، رقم‌یابی، تشریح ظواهر و ردیابی نقشه‌ای) بسیار فاصله داشته و دارد. حقیقت در شهر چیزی جز روند رازگشایی از سرنوشت (نوشته یا نانوشته) آن، تاریخ تحول شهر و مناسبات اجتماعی-اقتصادی آن نیست. حقیقت، آشکارساختن روابط پنهان‌مانده و مکتوم نگاه داشته است و البته نه یک چیز واحد و مطلق. حقیقت در تحول و حاصل جستجوی روشمند است. اگر این نموده‌ها و فراموده‌ها که در طرح‌های جامع تحت عنوان «وضع موجود» بیان می‌شوند، همان ماهیت شهر بودند، در آن صورت دیگر نیازی به علم و برنامه نبود. سیستم شهری آن چیزی نیست که با حواس

حقیقت در تحول و حاصل جستجوی روشمند است. اگر این نموده‌ها و فراموده‌ها که در طرح‌های جامع تحت عنوان «وضع موجود» بیان می‌شوند، همان ماهیت شهر بودند، در آن صورت دیگر نیازی به علم و برنامه نبود. سیستم شهری آن چیزی نیست که با حواس انسانی و اندازه‌گیری و تشریح لایه‌های رویی آن شناخته شود، بلکه چیزی است بغرنج، نامتعادل، ناپایدار، در حال گذار و در موارد زیادی فریبنده.

نظریه‌ها کمتر و غیرمستقیم است؛ اما به هر حال نوعی از اتکا ضروری و اساسی است که جوهره فکری آن بر نظریه‌های حیاتی استقرار یافته است. البته این تأثیر در برنامه‌ریزی و طراحی‌های نمودگرایانه، منعکس نشده که این موضوع جدی و پرمخاطره است.

به طور معمول در بررسی‌های کارشناسی شهری، الگوها یا نظریه‌های خاص بیشتر به کار می‌آیند، اما الگوپردازی نیز هرگز خالی از پایگاه فکری، اعتقادی و خالی از تئوری‌های شناخته یا ناشناخته نیست. الگوپردازی و الگوسازی موثر، بیشتر به تئوری‌های شناخت، تحلیل روابط درونی و بررسی چگونگی تحول بناها و شکل‌گیری نمودهای شهری متکی می‌شود. در واقع تا زمانی که این‌گونه الگو-تئوری‌ها وجود دارند، می‌توان انتظار داشت که نمودها، توهم ناشی از ضعف حس‌های فریبده ما نباشند؛ بلکه معلول، محصول و نتیجه روندهای واقعی‌ای باشند که باید به درستی درک شوند. در شناخت شهر، این خود شهر و ذات آن است که باید آشکار شود. اما این وجوه به یک‌باره در دسترس ما - یعنی کارشناسان، عالمان و برنامه‌ریزان شهری - قرار نمی‌گیرد، بلکه به تدریج به دست می‌آید.

ابعاد آشکار و پنهان شناخت شهر تهران

شهر تهران و پیوندهای آن با محیط بیرونی، به‌ویژه با شهرستان‌ها که محل‌های کار و تولید و سکونت‌گاه‌های شهری وابسته و پیوسته به تهران را تشکیل می‌دهند، در متن سه طرح جامع شهری تدوین شده برای این کلان‌شهر شناخته نشده‌اند، بلکه «شناخته شده» فرض شده‌اند. به این ترتیب نقش‌هایی که مثلاً در آخرین طرح شهری برای شهر تهران در نظر گرفته شده، یا جنبه‌های آرزویی، تقلیدی و تکراری دارند یا در بهترین حالت، حاصل واقع‌گرایی‌های صرف و بی‌روح، با روش هندسه دکارتی هستند. این روش‌ها نه تنها کافی نیستند، چه بسا گمراه‌کننده نیز باشند. شهر در واقع در حال جوش و خروش و پویایی است، چنین روند پیچیده‌ای است که می‌تواند تضاد و ناپایداری را در برابر همسازي و تعادل قراردهد و استعدادهای الزامات را شناسایی کند.

مطالعات فنی شهر تهران، به عنوان مثال در زمینه مصرف آب یا کاربری اراضی مسکونی و تراکم ساختمانی، بر الگوهای معین و شناخته‌شده‌ای استوار است که بر اساس آستانه جمعیتی

و ضریب‌های مفروض و معین کار می‌کند. اگر چنین رویه‌ای درست باشد، پس چرا با وضعیت نیمه‌بحرانی آب (حتی به جز موارد کم آبی) روبرو می‌شویم؟ چرا بی‌تعدالی در قیمت و عرضه واحدهای مسکونی متناسب با نیاز مردم در سال‌های طول عمر طرح‌های جامع حضور دارد؟ اساساً چرا طرح‌های جامع، و طرح جامع تهران نیز، پیوسته با عدم تحقق پیش‌بینی در تراکم‌ها و مکان‌گیری‌های خلاف جهت‌های تعیین شده روبرو می‌شوند و پای تصمیم‌گیری‌های متناقض و خلاف طرح، از سوی کمیسیون ماده پنج به میان می‌آید؟ به گمان بنده علت آن است که طرح‌ها حتی به زیر پوسته نمودها و فرامودها نیز نرفته‌اند. این طرح‌ها درباره نیروهای تأثیرگذار و جهت‌دهنده به شهر، از جمله ساختار قدرت، ساخت و توزیع درآمد و ثروت، مالکیت‌ها، وابستگی‌های سیاسی، رانت‌ها و مانند آن چیزی نمی‌گویند و تقریباً کاوشی هم نمی‌کنند. البته این بحث که حد و مرز مداخله‌های دستگاه‌های دولتی، مانند کمیسیون ماده پنج چقدر است، نامعلوم بوده و دست آنان تقریباً برای همیشه باز می‌ماند.

چهره اجتماعی - اقتصادی شهر نیز همانا شناخت میزان و نرخ رشد جمعیت و مهاجرت در مناطق و نواحی شهری دست‌بالا برحسب درآمد و گونه‌شناسی ارزشی و کالبدی واحدهای مسکونی نیست، بلکه عبارت است از موقعیت درخود و ناآگاهانه در کنار موقعیت آگاهانه و مداخله‌گرانه طبقات و لایه‌های اجتماعی و تعارض قدرت؛ چنان‌که اقلیم نیز عبارت است از اقلیم طبیعی به اضافه آنچه باعث دگرگونی آن می‌شود؛ یعنی آلودگی ناشی از وسایل نقلیه، کارخانه‌ها، ساختمان‌ها و تقابل آن با وزش، بارش، تابش، گرمایش و سرمایش که خود نیز به دلایل بیرونی، تغییر یا نوسان کرده‌اند. بررسی تاریخی و فنی اقلیم، آسان، اما بررسی تاریخ شهر، تضادها و منافع پدیدآورندگان آن برای آنکه به کمک شناخت امروز، آینده‌نگری و آینده‌سازی فردا بیاید، پیچیده است؛ اما به هر حال باید به سراغ آن رفت.

همان‌طور که نمی‌توان با اندیشه، تعقل و کاربرد ضوابط زبانی یک زبان معین و حتی کامل را در غیاب انسان‌هایی که در مسیر برخورد با زندگی واقعی و روزمره و نیازهایشان، آن زبان را به گونه‌ای مستمر و پایدار به کار می‌برند، اختراع کرد، همان‌طور هم نمی‌توان دستگاه، سازمان و فرد نابغه‌ای را سراغ گرفت که گوشه‌هایی از شهر را تولید کند. شهر، محصول جریان بازتولید، تاریخ، نیروها و سازوکار درونی خود به همراه خرد، اراده و برنامه

طرح‌های جامع درباره نیروهای تأثیرگذار و جهت‌دهنده به شهر، از جمله ساختار قدرت، ساخت و توزیع درآمد و ثروت، مالکیت‌ها، وابستگی‌های سیاسی، رانت‌ها و مانند آن چیزی نمی‌گویند و تقریباً کاوشی هم نمی‌کنند. البته این بحث که حد و مرز مداخله‌های دستگاه‌های دولتی، مانند کمیسیون ماده پنج چقدر است، نامعلوم بوده و دست آنان تقریباً برای همیشه باز می‌ماند.



میدان شوش، سال ۱۳۳۵



میدان شوش، سال ۱۳۸۸

و در واقع رهایش می‌کنند.

به نظر می‌رسد در بررسی و تدوین طرح‌های سه‌گانه جامع تهران، چیزی به نام روش‌شناسی و نظریه‌شناسی به کار نرفته‌است و آن‌چه بوده است جمع‌آوری اطلاعات رسمی و نه همیشه مطمئن و رسیدن به ارقامی بوده است که بر اساس آستانه‌های کاملاً فرضی و ذهنی تدوین شده است.

تعارض مفاهیم و مصادیق در طرح جامع تهران

این پرسش خیلی مهم است که بدانیم هدف‌های اساسی طرح جامع چگونه، از سوی چه کسی و برای کدام گروه تعیین می‌شوند. البته هدف‌های فرعی و ریز ممکن است تحت تأثیر نیاز مبرم زمان و مکان، تعیین شوند که آن‌ها نیز به هر حال باید با سازمان پویای شهری به نوعی هماهنگ شوند. در بند ۱-۳-۴ سند اصلی طرح جامع ۱۳۸۵ آمده است:

«تبدیل تهران به شهری دانش‌پایه (دروازه ورودی ایران به عصر اطلاعات) هوشمند و جهانی با افزایش سهم اقتصاد مدرن و دانش پایه و تأمین فضا، زیرساخت‌ها و ارتباط لازم در آن، برای ارتقاء، زیست‌پذیری و فعالیت‌پذیری شهر در سطح جهانی و منطقه‌ای.» می‌دانیم که دانش، پدیده‌ای کاملاً مستقل، برون سیستمی و انتخاب شونده نیست. دانش، روندی است وابسته و پیوسته به تحول همه جانبه اجتماعی و اقتصادی و ابزاری است که برای هدف‌های عالی به کار می‌رود.

شهرها و شهرک‌های دانش‌پایه مفهومی مشخص دارند: مکان‌ها و پارک‌های محدود برای استقرار فعالیت‌های فناوری که در نهایت کاربردی و اقتصادی می‌شوند؛ نانو تکنولوژی، فناوری‌های اطلاعاتی، زیست‌فناوری، تحقیقات پزشکی، فیزیکی و شیمیایی و تولید مواد جدید. این محیط‌های معمولاً ۱۰۰ تا ۱۰۰۰ هکتاری در واقع نوعی شهرک صنعتی با امکانات زندگی و رفاهی به همراه فضاهای ویژه کاری برای تحقیق، تولید، آزمایشگاه، کتابخانه و مراکز رایانه در خدمت پژوهشگران و کارکنان آن هستند. اما در مورد کلان‌شهری مانند توکیو، تهران، ریودوژانیرو، یا شهرهای بزرگ مانند اصفهان، فرانکفورت و پراگ نمی‌توان مفهومی کارکردی، جامع، فراگیر و همه جانبه مانند «شهر دانش پایه»



خیابان مولوی، سر قبر آقا، سال ۱۳۸۸



خیابان مولوی، سر قبر آقا، سال ۱۳۳۰

انسان‌هایی است که در چارچوب همین جریان به شکل‌ها و اندازه‌های مختلف آن را دگرگون می‌کنند یا شهر جدید می‌سازند. شهر نیاز به سازمان اجتماعی و همکاری مردمی دارد تا نتیجه بازتولید آن ضد مردمی و مخرب از آب در نیاید.

رویه طرح جامع ۱۳۸۵ تهران

برای تهیه طرح جامع سال ۱۳۸۵ تهران، ۲۶ مؤسسه مهندس مشاور در رشته‌ها و مناطق مختلف تهران دعوت به کار شدند. یک مؤسسه مطالعه مشاور، طرح‌های فرادست را برعهده داشته و دو مؤسسه دیگر، جمع‌بندی، تلفیق، مدیریت و هماهنگی را برعهده گرفتند. اما بررسی نگارنده نشان می‌دهد که نظریه‌های اساسی پایه، روش‌های تحلیلی، تشخیص و تحلیل سیستم، ابزارهای منطقی و الگوهای شناخت نیروها، منافع و تعارض‌های اجتماعی و ساخت قدرت و نیز سازماندهی میان‌رشته‌ای که پوشش و تضاد و یگانگی سیستم را بشناسد و شناخت اجزای آن را از نمودگرایی به ماهیت‌گرایی بکشاند، غایب بوده است. جز موارد اندکی تقریباً هیچ تئوری، روش، تحلیل ژرف و شناخت سالانه واقعی و انتزاع‌های لازم برای پدیده یکپارچه اما پراز تعارض شهر تهران که از تمامی تعارض‌ها و تحول‌های اجتماعی-اقتصادی ملی و جهان نیز مایه بگیرد، وجود نداشته است.

روش‌شناسایی یا روش جمع‌آوری اطلاعات (یعنی سازماندهی، تقسیم کار، نوبت بندی، نمودارهای همکاری و جمع‌بندی) با روش تحقیق به دفعات با یکدیگر اشتباه گرفته شده‌اند. روش‌شناسی (متدولوژی) مفهومی فلسفی است که به چگونگی کشف حقیقت و ریشه‌های روابط و تجویزهای مبتنی بر شناخت وضع موجود و گذشته می‌پردازد. روش‌شناسی می‌تواند شامل روش تجربی (پوزیتیویسم)، آماری، تفهیمی، واقع‌گرایی ناب، تحلیل‌های انتزاعی، سیستمی، دیالکتیکی و کردارگرا، قیاسی، تطبیقی و مانند آن باشد که هر یک بر حسب نوع و قلمرو مطالعه، باورها و ماهیت گروه پژوهش، حوزه عمل و کارکردهای محدوده یا گستره سطحی یا ژرف خاص خود را دارد. چه بسا روش‌های تجربه‌گرا به دلیل محدودکردن دایره بیرونی و محیط تحقیق جز به نتایج سطحی و تقلیل‌گرایی روندهای ریشه‌ای شهر دست نمی‌یابد و همین‌طور روش‌های سیستمی که در شناخت سیستم آن، چنان اشتباه می‌کنند که شهر را به گونه‌ای، مشمول دستکاری فیزیکی، ترغیب حرکت‌های خودبه‌خودی یا مکانیکی و بازارگراییه می‌دانند

به نظر می‌رسد در بررسی و تدوین طرح‌های سه‌گانه جامع تهران، چیزی به نام روش‌شناسی و نظریه‌شناسی به کار نرفته‌است و آن‌چه بوده است جمع‌آوری اطلاعات رسمی و نه همیشه مطمئن و رسیدن به ارقامی بوده است که بر اساس آستانه‌های کاملاً فرضی و ذهنی تدوین شده است.



میدان حسن آباد، سال ۱۳۸۸

را به کاربرد.

با این مقدمه منظور از تبدیل تهران به شهردانش پایه چیست؟

منظور از تبدیل شهر تهران به آن شهر آرزویی چیست و چه نیرو و سازوکاری برای این تبدیل، به کارافتاده و پیشنهاد شده است. به همین دلایل نمی‌دانیم «شهر هوشمند» چه معنایی دارد. در گونه‌شناسی‌های شهرها با ضابطه‌های متفاوت، به چنین نوع شهری بر نمی‌خوریم. هوشمندی برای شهر نه یک صفت جامع و مانع و قابل اندازه‌گیری نیست. اگر منظور، گسترش فناوری‌های اطلاعاتی و کامپیوتری برای فعالیت متفاوت خدمات شهری و رفت‌وآمدهاست، باید به علت‌ها، مکان‌ها، سازوکارها و سیاست‌های همین موارد با ذکر کاربری مشخص، اشاره می‌شد. ولی معمولاً چنین چیزهایی در طرح‌های بزرگ با مقیاس شهری به تفصیل جایی ندارند. در مورد واژه «شهر جهانی» نیز همین مشکل وجود دارد. اگر به نیویورک «شهر جهانی» می‌گوییم، بدان علت است که روزانه صدها میلیارد دلار جابجایی دیجیتالی پولی و مالی از طریق موسسات بانکی، مالی و بورس‌ها در این شهر صورت می‌گیرد. در مورد لندن، توکیو و پاریس نیز چنین است. اما آیا تهران و قاهره نیز باید چنین باشند؟ و اساساً می‌توانند باشند و خوب است که باشند؟ هیچ یک از این پرسش‌ها در طرح جامع پاسخ‌هایی با پشتوانه استوار ندارد.

حتی اگر قرار باشد سهم اقتصاد مدرن شهر تهران افزایش یابد، پرسش این است که مصداق آن چیست؟ آیا برج‌سازی‌های گران قیمت و بسیار هنگفت که بار بسیار سنگینی را بر فضای شهری تهران تحمیل می‌کند، از نوع فعالیت‌های مدرن نیستند؟ البته که هستند. آیا حمل و نقل شهری مدرن در کنار تاکسیرانی قدیمی و ناکارآمد در تهران وجود ندارد؟ البته که دارد. آیا خدمات بانکی و پولی مدرن در تهران جریان ندارد؟ تا حد زیادی دارد. بنابراین ما کدام خدمات را و با کدام شاخص «مدرن» می‌دانیم؟ آموزشی عمومی و عالی، حرفه‌ای و بهداشت و درمان در شهر تهران از خدمات اجتماعی بسیار فعال و پربازده هستند. در برخی از این فعالیت‌ها، تجهیزات بسیار پیشرفته (مانند تجهیزات بیمارستانی) مستقر هستند. کارشناسان و متخصصان برجسته و ماهر در این

واحدها کار می‌کنند؛ اما در مقابل، بخش گسترده‌ای از آن‌ها در سطحی پایین و محروم قرار دارند. حال برای مدرن‌سازی شهری تکلیف این بخش‌ها -که چیزی در حدود ۵-۴ میلیون نفر را زیر پوشش خدمات آموزشی و درمانی دارند و در حدود ۵۰۰ هزار نفر نیز شاغل تمام وقت دارد- چیست؟

در بافت‌های فرسوده تهران، خدمات تعمیراتی و کارگاه‌های قدیمی و مزاحم، دستفروشی‌ها، دوره‌گردی‌ها، خیابان‌خوابی‌ها و کودکان کار و انواع بیکاری‌های آشکار و پنهان سهم بالایی دارد. این مسئله با نگاهی ساده به چهره شهر نیز مشهود است. اما این‌ها در کنار آن فعالیت‌های مدرن و فوق مدرن، نشان از توسعه ناموزون و ناعادلانه ساختار مالکیت‌ها و عامل بی‌تعدالی دارد و با عبارت‌پردازی در لفاف طرح و برنامه، درمان‌پذیر نیستند.

چگونه می‌توان مدرن‌سازی شهری را که با پدیده ریشه‌دار تاریخ تحول و توسعه ناموزون پیوند دارد و اساساً چیزی جز مقابله با عقب‌ماندگی عمومی و شهری نیست، تعریف کرد؟ طرح جامع، جایگاه بیان آرزوهای جاری و تند ظهور تدوین‌کنندگان آن نیست بلکه راهی برای یافتن سازوکارهای درونی و برونی سیستم برای دستیابی به هدف‌هایی است که خود حاصل تحلیل سیستمی شهر است. گاهی هدف‌ها بر بنیاد تبعیت محض از طرح‌های بالادست تعیین می‌شود. چه بسا که این هدف‌ها تحت تأثیر فضای مدیریتی و کارفرمایی و احساسات زمانه باشند.

روزنه‌های تحول

چیزی که طرح‌های جامع احتیاج دارند نظریه‌های کاربردی یا معطوف به کاربرد به اضافه روش‌شناسی‌های قابل دفاع به اضافه نماگرهای موثر است. این «نماگرها» چه هستند؟ البته اگر به سایت‌های کامپیوتری مراجعه و به جستجوی نماگرها برویم با خیل عظیم ۵/۷ میلیون وب‌سایت که به نماگرها اختصاص یافته‌اند، روبرو می‌شویم (این رقم امروز حتماً بیشتر شده است زیرا متعلق به سال ۲۰۰۵ بوده است). واضح است که انتخاب، تشخیص سلسله مراتب، اولویت‌بندی، طبقه‌بندی و استنتاج از آن‌ها تخصص می‌خواهد. این نماگرها سابقه‌ای میان یک تا صدسال دارند. استفاده از آن‌ها می‌تواند بی‌ثمر یا حتی



منظره عمومی شمال تهران، سال ۱۳۱۰



منظره عمومی شمال تهران، سال ۱۳۸۸



میدان حسن‌آباد، سال ۱۳۰۰

سخن پابانی

واقعیت این است که امروز طرح جامع تهران با گذار از این پیچ و خم‌ها و پشت سر گذاشتن دست‌اندازه‌های زیاد به تصویب رسیده است (آذر ۱۳۸۶). طرح‌های تفصیلی مناطق شهرداری نه از روح این طرح جامع بلکه از دستور العمل‌های فیزیکی و منطقی الهام گرفته است. طرح جامع شامل ۱۷ طرح موضوعی (مشمول بر ۷۵ طرح فرعی)، ۹ طرح موضعی (مشمول بر ۵۲ طرح فرعی) و یک طرح بافت فرسوده برای حدود ۳۵۰۰ هکتار بافت فرسوده تهران با جمعیتی در حدود ۱/۲ میلیون نفر است. به جز آن طرح‌هایی در چارچوب طرح‌های تفصیلی پیشنهاد و به تصویب کمیسیون ماده پنج می‌رسند. این طرح‌ها اولویت‌بندی نشده‌اند و امکان بی‌اجرا ماندن آن‌ها زیاد است. شهرداری تهران، نهاد طرح جامع، وزارت مسکن و شهرسازی و وزارت کشور به عنوان دستگاه‌های تهیه‌کننده پیشنهاد شده‌اند. شرط‌های تحقق‌پذیری در واقع جز بر توصیه حضور و همکاری دستگاه‌ها و شخصیت‌ها در سازمان‌های ذی‌ربط و موافقت با کمک و اختصاص منابع مالی برای اجرا استوار نبوده‌اند. انکار نمی‌توان کرد که اجرای این طرح‌ها همراه با رعایت ضوابط طرح‌های تفصیلی برای مناطق بیست و دوگانه شهر تهران می‌تواند چهره شهر را بهبود بخشد. اما بیشتر می‌توان تأکید کرد که این طرح‌ها یا اساساً اجرا نشده باقی می‌مانند یا پس از تدوین سیاست و برنامه تغییر ماهیت می‌یابند و متوقف می‌شوند یا آن که از حیث هزینه-فایده اجتماعی - اقتصادی جای مناقشه جدی را باقی می‌گذارند.

پیشنهاد کارشناسی، تغییر، تحول و پیگیری روندهای یاد شده زیر است که محتاطانه‌ترین کار ممکن و نه پیشنهادی ریشه‌گرایانه و تحول اساسی است که در واقع چاره اصلی کار مشکلات تهران به‌شمار می‌آید:

۱. تدوین طرح راهبردی توسعه شهر تهران، نه بر پایه آنچه بانک جهانی تدوین کرده است بلکه با استفاده از آن و سایر طرح‌های راهبردی در جهان، تجربه ایران و تدوین چگونگی و محتوای طرح از سوی مرکزیت کارشناسی توانمند و مستقل و صاحب‌تدبیر به دعوت نهاد طرح جامع.

۲. بازنگری کلی و تدریجی در طرح‌های تفصیلی به نحوی که حتی الامکان در چارچوب طرح راهبردی توسعه باشد (و تا زمان تکمیل این طرح با تأکید مرکزیت کارشناسی یاد شده انجام گیرد).

۳. توقف برخی از طرح‌های موضعی و موضوعی متناقض و بی‌فایده و سازگار کردن آن‌ها با طرح راهبردی توسعه.

۴. پیش‌انداختن افق طرح جامع، گزینش و اولویت‌بندی هدف‌های آن بر اساس تصمیم‌های قانونی و دستگاه‌های مسئول و در نهایت توقف و تبدیل این طرح به نفع طرح راهبردی مکانی (شهری و منطقه ای) و کارکردی (موضوعی).

۵. تدوین تئوری، روش الگوهای طرح راهبردی توسعه شهر در زمینه‌های اقتصادی و جامعه شهری، سازمان‌یابی فضایی، رفاه، پایداری شهری، مسائل فقر و محرومیت و بافت‌های فرسوده، پیش از اقدام به تهیه این طرح.

۶. توجه به الگوی نمودارهای زیر برای تغییر جهت در طرح‌های شهری: تهران، مشهد، اصفهان، تبریز.

گیج‌کننده باشد. اما سابقه استفاده از آن‌ها در برنامه‌ریزی‌ها در نظام برنامه‌ریزی شوروی به دهه بیست قرن گذشته و در غرب به دهه چهل این قرن برمی‌گردد.

شمار زیادی از نماگرها به دور خود در برنامه‌ریزی و طرح‌های شهری اشتهار دارند. اما آیا از حیث معرفت‌شناسی (اپیستمولوژی) این کارها در طرح جامع تهران کاربرد دارند؟ خیر. کارشناسان و پژوهشگران ایرانی را می‌شناسیم که نماگرهای ویژه‌ای را پیشنهاد کرده و به‌طور موفقیت‌آمیز به‌کار برده‌اند. به هر حال نماگرها باید روشن، مشخص، دلالت‌گر، آشناساز، نمودار و پیش‌آورنده دانش و اطلاعات باشند. نماگرها باید به شناخت درونی کمک‌کنند. آن‌ها باید در حرکت از نمود به ماهیت مؤثر افتند. اما اگر کارشناسان را در سطح متوقف سازند و آن‌ها با تئوری و الگوی حرکت از نمود به ماهیت آشنا نباشند، این نماگرها بی‌ثمر، کم‌ثمر یا حتی گمراه‌کننده می‌شوند. لازم است نماگرهایی که رابطه متقابل عناصر را به سادگی بیان می‌کنند و نماگرهایی که به تحلیل‌های کمی و کیفی یاری می‌رسانند، حسب مورد برگزیده شوند.

این نماگرها در بیان تحول و پویای بهتر از وضعیت‌های ساکن به کار می‌آیند: تغییر در توزیع درآمد، تغییر در ارزش افزوده، رانت، حقوق، دستمزد و سود، مالیات و عوارض، تغییر در جابه‌جایی جمعیت، تغییر در مکان‌گیری‌های جمعیتی، تغییر در سطح و نرخ فعالیت‌های اقتصادی، شاخص‌های بیانگر موقعیت طبقاتی و اجتماعی، بیکاری، تورم، مسائل اساسی تولید و تقاضای مسکن و جز آن. تعارض و شکاف بین شاخص‌های تجربی، که در طرح جامع شهر تهران بخش‌های ضعیف، تکراری و غیر گویا آن به‌کار رفته است، از آن جمله‌اند. شاخص‌های تئوریک که اساساً موردپسند کارشناسی ایران نیست از یک‌سو و تعارض بین شاخص‌های علمی با شاخص‌های ارزش‌گذارانه از دیگرسو می‌تواند در جهت‌گیری طرح‌های شهری مؤثر واقع شود. «اگوست کنت» که از پایه‌گذاران روش اثباتی و تجربی در علوم اجتماعی است و روش او مورد انتقاد پژوهشگران تحلیلی قرار دارد، گفته است که مشاهده بدون تئوری، تجربه‌پردازی صرف و تئوری بدون مشاهده نیز توهم صرف است. تجربه‌گرایان برآنند که آمارها نخست ظاهر می‌شوند و به دنبال آنها معنای کاربریشان پدید می‌آید. اما نظریه‌گرایان بر این امر پافشاری دارند که باید نخست چارچوب و الگوهای تئوریک تدوین شود تا با کمک آنها بتوان نماگرها را انتخاب و آمارها را تفسیر کرد.

به هر حال می‌توان پذیرفت که جداسازی آمار و تجربه از نظریه، ساده کردن بیش از حد موضوع است، ضمن آنکه می‌دانیم بدون داشتن دانش و روش پیشین نمی‌توان به آمارها انتقاد کرد، «راکلین» (در سال ۱۹۸۷) نشان داد که جداکردن نظریه‌ها و مفهوم‌ها از گردآوری و تحلیل آمارها موجب پنهان ماندن آمارهای جمع‌آوری شده است.

برای برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری عملی در شهر باید رابطه بین تئوری و اندازه‌گیری‌ها و آمارها در دوره‌های پیاپی و در فرایند تکمیل و تدقیق نماگرها صورت بگیرد. به گمان نگارنده این تکرار، ساده‌شده همان روش «پراکسیس» یا «کردارگرایی» است که با به‌کاربردن ابزار تحلیل در سیستم‌هایی که یک جنبه آن انتزاعی و جنبه دیگرش واقعی است، تکرار می‌شود تا نتیجه‌گیری و حکم نهایی حاصل شود.

جداسازی آمار و تجربه از نظریه، ساده کردن بیش از حد موضوع است، ضمن آنکه می‌دانیم بدون داشتن دانش و روش پیشین نمی‌توان به آمارها انتقاد کرد، «راکلین» در سال ۱۹۸۷ نشان داد که جداکردن نظریه‌ها و مفهوم‌ها از گردآوری و تحلیل آمارها موجب پنهان ماندن آمارهای جمع‌آوری شده است.

